

پاسخ یک پرسش

چه باید کرد؟ باور به قانون اساسی ۱۹۰۶

امیرفیض- حقوقدان

ایرانیارگرامی آقای پرویز حدادی زاده، در پس ردوبدل کردن چند ایمیل خصوصی، سوالی را مطرح و خواستار پاسخ آن شده اند. سوال ایشان همراه اصرار درخواست پاسخ، درایمیل جاوید ایران، قابل ملاحظه است. (به زیر این نوشته اضافه شده است).

سوال ایشان در محور مطالب زیر است:

۱- «در راستای <چه باید کرد> شما قویا باوردارید که قانون اساسی ۱۹۰۶ میتواند راه کار درست و اصولی برای سرنگونی این رژیم باشد - اگر اینچنین است چگونه میتوانیم شاهزاده رضا پهلوی را متقاعد کنیم که به جایگاهی که قانون اساسی ۱۹۰۶ برای ایشان در نظر گرفته است برگردند آیا شما و امیرفیض راهی برای این موضوع در نظر گرفته اید؟»



پاسخ سوال ایرانیارگرامی بکرات تحت عناوین اصلی و فرعی از دهه ۱۳۶۰ تاکنون چه درسنگرها و چه درسنگرهای انترنتی^۱ مطرح شده است که تکرار آن ضرور نیست، و بنظر میآید که حاشیه ای بر تحریرات سابقه، کار اضافی نباشد.

حاشیه ای بر تحریرات سابقه

باور، نتیجه مطالعه و یا تلقین است که در شخصی بوجود میآید و جانشین باورهای سابقه میشود ولی اعتقاد، ناشی از یک قبول ریشه ای است که یا بوجود آمده از قول اکرم واعلم است و یا ملاحظات عینی. اعتقاد به معنای یقین است و در تشبیه اهمیت ایمان، گفته شده <محل ایمان، قلب است>.^۲

اعتقاد به نسخه اجرایی قانون اساسی مشروطه و متمم آن (مقصود تداوم اجرایی قانون اساسی و متمم آن) باور محسوب نمیشود و بدان جهت که هفتاد سال نسخه رفع مشکلات و رفاه و آسایش و حفظ استقلال و تمامیت ارضی و سربلندی و شکوه مردم ایران بوده و اثرات اجرایی آن قانون، بر روح و قلب مردم رسوب یقینی و عینی داشته و در جایگاه ایمان و اعتقاد قرار گرفته است.

^۱ - <http://1400years.org/amirfeyz.asp> ده برگ تا به امروز تنظیم شده است و هنوز ادامه دارد. ح-ک

^۲ اعتقاد. [ا. ت.] (ع مص) در دل گرفتن و قرار دادن در دل. (تاج المصادر بیهقی) (المصادر روزنی) (آندراج). در دل گرفتن. باور. [و] (ا) قبول. تصدیق سخن. (برهان قاطع). گمان میکنم از حرف «ب» و «آور» بمعنی یقین مرکب است. (یادداشت مؤلف). مخفف باور... (لغت نامه دهخدا)

در مدت سی و چند سال گذشته انواع نسخه های نجات بخش اشخاص و سازمان ها و گروه ها را دیدیم و از سطح تبلیغات و امید واهی آنها هم آگاهیم و فروافتادن سریع و بی اعتنائی مردم را هم به آنها دیدیم. اینها که دامنه ای وسیع از تاسف را به همراه دارد، ایجاد کننده یک اعتقاد و ایمان قلبی به نسخه اصیل قانون اساسی یعنی **سیر اجرایی** مشروطیت است که هیچگاه در این سی و چند ساله به اجرا گذاشته نشده است.

اعتقاد داشتن به حقانیت یک نسخه و مصرف آن در راه نجات ایران با توان داشتن در پیچیدن و اجرای آن نسخه تفاوت دارد. اجرای نسخه کار متخصص است که تداوم اجرایی قانون اساسی و متمم آن تعیین تکلیف کرده ولی حراست از نسخه کار و تکلیف مبارزین است.

> برای مبارزین معتقد و متعهد، جز شناخت حقیقت و چگونگی درستیابی به حقیقت و تلاش برای رسیدن به حقیقت تکلیفی نیست.<

شاید پرسش کننده از جریان دور باشد که پرسیده اند: <آیا راه کاری برای این مهم در نظر گرفته اید؟>

طرح اصیل

در ۲۲ شهریور ماه سال ۱۳۶۷ مقارن همان زمان که اعلیحضرت پناه عدول از سوگند سلطنت و تکالیف مقرر در قانون اساسی و متمم آن کشیده شدند، سنگر و کسانی محدود احساس خطر کردند و سنگر طرح اصیل (نسخه اصیل مبارزه) را در یک نسخه سنگر ۱۲ صفحه ای ارائه داد و از ایرانیان حمایت و تقویت طرح را خواستار شد و ۱۱ ماه هم از طرح دفاع کرد. موضوع طرح، همین مسئله ای بود که سوال کننده امروز مطرح ساخته است یعنی <رفع موانع و محظورات اعلیحضرت و رجعت ایشان به سوگند سلطنت>.

همان سنگرها نشان میدهند که با گذشت ۱۱ ماه ایرانیان خارج از کشور اهملیتی به طرح اصیل ندادند و دقیقاً برعکس، از ترک موضع سلطنت استقبال کردند و در کلامی درست تر، مروج و حامی طرح هنری پرشت شدند. آنوقت بود که سنگر شعر معروف فریدون توللی بیادش آمد که گفته است:

برزنده باد گفتن این خلق خوش گریز دل برمنه که یک تنه در سنگرت کنند

طرح اصیل برای جلوگیری از سقوط اعلیحضرت بود. سوال این است کسی که دارد سقوط میکند باید نجاتش داد و یابیه سقوطش کمک کرد؟ کسی که به تکالیفش عمل نمیکند سهل است که خلاف آنرا هم تمایل دارد باید به تمایلش یاری داد و یا از آن تمایل منصرفش ساخت؟

ایرانیان خارج از کشور دقیقاً بدون تعارف به سقوط و انحراف اعلیحضرت کمک کردند.

شوربختانه، طرح اصیل آمریکانیها را متوجه ساخت که باید سریعتر به موضع سلطنت خاتمه بدهند، لذا درست ۸ ماه بعد از طرح اصیل، احمد قریشی رئیس دفتر اعلیحضرت اعلام کرد <ایشان (مقصود اعلیحضرت است) ادعائی ندارند و خود را هم رضا پهلوی میدانند> (مشروح در سبکراول خرداد ماه ۶۹)

آیا پرسش کننده محترم موردی را به خاطر دارند که ایرانیان به اعلام احمد قریشی که پایان همه چیز میشد اعتراضی کرده باشند؟

آیا دشوار است بیاد بیاورند که چگونه ایرانیان خارج در تبدیل موضع قانونی اعلیحضرت یک فرد عادی بدون مسئولیت و تکلیف مسابقه گذاشتند و نقش عروسک زیور را محول ایشان ساختند و آنقدر به اینطرف و آنطرف کشیده شدند تا در قالب سخنگوی شورای ناپیدا در آمدند.

برای قضاوت تاریخ

شهود بالا از لایه ضخیم شهود و اسناد مبارزه ارائه شد تا قضاوت سطحی نسبت به مبارزه نشود که سوال کننده بگوید: «مشکل اصلی ایرانیان خود شاهزاده رضا پهلوی هستند».

درست است که اعلیحضرت از قدرت و تهور، و اعتقادی که به قانون اساسی و متمم آن باید داشته باشند کم دارند، قدری دهن بین و بی ملاحظه نسبت به سلطنت هستند، آنهم در حدی که تفاوتی بین سلطنت و جمهوری نمیگذارند و مراتب فساد ساز دیگر، ولی نباید فراموش کرد که تاریخ سیاسی کشور ما نشان میدهد که ولیعهد ها همگی از قدرت و تهور و دانش سیاسی کم بهره بودند و برای قبول مسئولیت سلطنت آمادگی لازم رانداشته اند ولی در اطراف آنان شخصیت های وطن پرست و فهمیده و با درک به اهمیت سلطنت برای بقای ایران و وحدت ایرانیان حضور داشته اند، که متأسفانه ولیعهد جوان ما کاملاً از چنین مردانی بی نصیب بوده اند، ایکاش اطرافیان اعلیحضرت، فقط چنان که نباید باشند، بودند. متأسفانه جاده صاف کن سیاست آمریکا در خاموش کردن سلطنت که شعله های منور آن، با سوگند نهم آبان ماه سال ۵۹ به درخشش آمده بود همدستان شدند. به همان اظهارات احمد قریشی به فاصله ۸ ماه از طرح اصیل و شناسنامه مبارزه اعلیحضرت نگاه کنید حقیقت بالا را بروشنی خواهید دید.

ملاحظات برای ملاحظه سوال کننده

مبارزه ما ایرانیان خارج از کشور، در سالهای نخست مبارزه در یک جبهه یعنی مقابل جمهوری اسلامی نبود، یک جبهه نامرئی دیگری هم داشت که آمریکا آنرا مدیریت میکرد که مانع تجلی سلطنت گردد.

آیا سوال کننده محترم مواردی را دارند که ایرانیان خارج از کشور در مقابل جبهه آمریکائی ضد سلطنت مقاومتی نشان داده باشند؟^۳

ایرانیان خارج از کشور بمناسبت بی اعتقادی نه تنها از سلطنت و هویت ملی خودشان در مقابل جبهه آمریکائی ایستادگی نشان ندادند بلکه همراه آن جبهه شدند و با گذشت زمان، امروز بصورت آلت بی اراده ای در کنار سیاست آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی درآمدند.

۳ - پرسش کننده خود از طرفداران پان ایرانیست ها بوده اند امروز از جمله پیگیران «جمهوری» برای ایران می باشد. ح-ک

آیا سوال کننده محترم میتوانند از تلاشها ویا نوشتجاتی یاد کنند که درمقابل انحراف اعلیحضرت از سوگند سلطنت، موضع گیری کرده باشند؟^۴ و برعکس، براحتی میتوان از صحنه هائی یاد کرد که رسانه های گروهی همه از رجعت اعلیحضرت از سوگند سلطنت استقبال و اعلیحضرت را بیک فرد عادى بدون مسئولیت یعنی شاهزاده مبدل ساختند. از جمله همین پرسش کننده محترم که در مسیر سیل تدارک شده از سوی بیگانه به حرکت افتادند و فراموش کردند که از شاهزاده نمیتوان انتظاری جز تفریح و وقت گذراندن داشت.

برای مزید اطلاع سوال کننده

اعلیحضرت درست بدون لحظه ای تاخیر به فرمان قانون اساسی و متمم آن سوگند لازم رایاد کردند و حدود ۶ تا ۷ سال هم در آن مقام مقاومت نمودند ولی زمانی که طرح هنری برشت وزارت خارجه آمریکا (مبنی بر مخالفت آمریکا با روند قانون اساسی مشروطه بر انتقال سلطنت به ولیعهد که قبلا در مرکزیک بوسیله هوشنگ نهاوندی به شاهنشاه آریامهر ابلاغ شد) در مقابل اعلام قبول سلطنت ولیعهد قرار گرفت و تمام بافته های قانونی تصدی اعلیحضرت را بر باد داد، به شهادت تاریخ، ایرانیان خارج از کشور کوچکترین واکنشی نسبت به عقب نشینی اجباری و گره آمیز اعلیحضرت نشان نداند که هیچ در اجرای خواست طرح هنری برشت مسابقه هم گذاشتند، تا جایی که روزنامه کیهان که تا همان زمان از اعلیحضرت با عنوان «شهریار ایران» یاد میکرد مصاحبه ای ترتیب داد و سردبیر آن در پایان مصاحبه برای اولین بار نوشت:

<رضایپهلوی خودش خودش را شاه مینامد> و پس از آن بود که تمام رسانه ها تصویری و خبری و حتی کسانی که از اعلیحضرت خدمات و تکالیف شاهی را انتظار داشتند ایشان را شاهزاده خطاب کردند.

تصور میکنم آمریکائی ها از این سستی در عقیده سیاسی ایرانیان حیرت کرده باشند.

انصاف و خود داوری

انصاف و خود داوری منصفانه بما میگوید؛ نه پیروزی شورشیان مدیون کینه توزی افراد جبهه ملی است (نظریه خانم دکتر مهراملکی) و نه مشکل اصلی ایرانیان، شخص شاهزاده رضایپهلوی است (اظهار نظر پرسش کننده)، بلکه دو چیز است: نخست توافق کشورهای بزرگ و از جمله آمریکا در شکست سلطنت و ممانعت از پرورش مجدد آن و دوم بی اعتقادی ایرانیان و روحیه فرصت طلبی.^۵

سوال بعدی پرسش کننده

سوال دیگر پرسش کننده این است: <آیا شما هنوز امیدتان به ایشان است آیا برامید شما میتوان امید وار بود، باید راه حل اصولی برای این معضل هرچه زودتر پیدا کنیم ایرانیان مبارز و خواهان سرنگونی رژیم دیکتاتوری نمیتوانند بیش از این صبر کنند>

^۴ - البته منظور، کسانی بجز استاد امیرفیض و چند تن انگشت شمار از جمله من، میباشد. ح-ک

^۵ - انگلیس در راهنمایی آمریکا به مخالفت با سلطنت در اس قرارداد و برخی کشورهای وابسته به نفتی ها هم پیروی کرده اند. ح-ک

پاسخ شایسته به پرسش وارسته

حکما رانسبت به امید نظریه ای است که میتواند به پاسخ پرسش بالا کمک باشد؛ هرکه منتظر دستاورد مطلوبی در آینده باشد و اسباب آنهم فراهم باشد، یک احساس خوشحالی به اودست میدهد که آن خوشحالی همان امید است و اما اگر معلوم باشد که اسباب آن کار فراهم نیست، توقع و انتظار، امید نیست بلکه خود فریبی است.

نظریه حکما مستند قرار گرفت که پرسش کننده محترم، پاسخ پرسش خود را یافته باشد.

امید در فرهنگ ایرانی به خداست نه شخص >تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است< سعدی در گلستان آورده >امیدی که دارم به خداست< در جای دیگری گفته:

گر که شیطان رجیم از راه انصاف ببرد همچنان امید دارم به رحمن و الرحیم

در فعالیت های سیاسی، پایه های امید را اعتقاد شخص تشکیل میدهد نه فرد و یا حتی پادشاه چرا که پادشاه در مسیر اعتقاد، پادشاه است و اعلم چیزی که مردم با شاه شریک هستند همان اعتقاد سیاسی است.

البته که تزلزل و کمبود اعتقاد سیاسی اعلیحضرت مشهود است، ولی آیا تزلزل و کمبود اعتقاد سیاسی نسبت به حقانیت نظام سلطنتی در مایرانیان خارج از کشور مشهود نیست؟ در تطبیق مورد مشکل اصلی ایرانیان خود شاهزاده نیست بلکه ایرانیان خارج از کشور هستند که از اعتقاد سیاسی ناشی از قانون اساسی و متمم آن بی بهره اند.

آیا اگر ایرانیان در مقابل لغزشهای اعلیحضرت سخت مقاومت میکردند و مقاومت خودشان را بر سیاست اجرائی آمریکا نسبت به تداوم سلطنت نشان میدادند انحراف بصورت امروزی ادامه مییافت که هر روز ضخامت آن فشرده تر بشود؟ (سرچشمه با بیل بتوان گرفت)^۶.

پادشاهان می آیند و میروند ولی اعتقاد به حقانیت نظام سلطنت همچنان متوالیا ادامه دارد مثالش رامیتوان در مورد ادیان زد، قرنهایست که پیامبران رفته اند ولی فلسفه دینی آنها همچنان رواج دارد. قدمت سلطنت و حقانیت آن قرون متمادی از ادیان، کهن تر است و به زیور حکم و تائید خدای ادیان هم رسیده است، ولی پیروان ادیان با رفتن پیامبرانشان همچنان در مسیر اعتقاد باقی ماندند، ولی ما ایرانیان با غلبه بیگانه بر پادشاهمان براه بی اعتقادی رفتیم که رفتیم و هنوز هم میرویم.

راه حل اصولی

۶ - سعدی در گلستان در باب «سیرت پادشاهان» آورده است:
درختی که اکنون گرفتست پای
و گر همچنان روزگاری هلی
سر چشمه شاید گرفتن به بیل

به نیروی شخصی برآید ز جای
به گردنش از بیخ بر نگسلی
چو پر شد نشاید گذشتن به بیل

سوال کننده محترم در پایان پرسشهای خود تذکر داده که >باید راه حل اصولی هرچه زودتر برای این معضل پیدا شود و بیشتر از این نمیتوان صبر کرد<

راه حل اصولی که مورد انتظار پرسش کننده است به معنای راه حلی است که مبتنی بر اصول قانونی و یا شرعی باشد؛ که در رابطه با مبارزه ایرانیان برای کشورشان فقط و انحصاراً متوجه قانون اساسی مشروطیت و سیراجرائی آن است.

در مقابل راه حل اصولی تا بخواهید راه حلهای نظری وجود داشته که سالهاست با آن آشنا هستیم و معروفترین آنها راه حلی است که اعلیحضرت در آرمان نامه ۱۴ ماده ای ارائه داده اند.

>اگر دریافتن راه حلی ملی برای خروج از این بن بستی که جمهوری اسلامی کشور ما را گرفتار کرده است اقدام عاجلی صورت نگیرد بیم آن میرود که ما به چنان حدی از عقب ماندگی و انحطاط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی سقوط کنیم که بیرون آمدن از آن تا دهه های متمادی میسر نباشد<

(آرمان نامه ۱۴ ماده ای)

درجائی که راه حل اصولی با سابقه اجرائی ۷۰ ساله وجود دارد نباید به نظر، تمسک جست که گفته اند <در مقابل نص اجتهاد جایز نیست>.

می بینیم که راه حل اصولی از سالها قبل مورد توجه اعلیحضرت بوده است ولی اگر حرکتی نداشته است علت اصولی نبودن و نظری بودن آن بوده است.

حستحو برای پیدا کردن راه حل اصولی

پرسش، نشان میدهد که سوال کننده بعد از ۳۵ سال صبر و شکیبائی!! هنوز راه حل اصولی را نشناخته که بدنبال پیدا کردن آن است. (آب در کوزه و گرد جهان گردیدن) وقتی کسی در ۳۵ سال گذشته اصل را از مجاز (نص قانون اساسی و سیر اجرائی) آن را از نظریه تشخیص نداده مشکل در راه اصولی نیست مشکل در عدم وجود اعتقاد سیاسی است.

=====

برای آشنایی خوانندگان به ریشه این نگارش از سوی استاد امیرفیض، توجه به نوشته هایی که بصورت خصوصی بین ایمیل «جاوید ایران» و دو تن از ایرانیان گذشته است جلب می نماید.

جناب ح ک گرامی، درود

سپاسگذارم که مثل همیشه اطلاعاتی که در اختیارم گذارید، کمک بسیاری شایانی در تصمیم گیریهایم کرده و می کند.

از تمام این صحبتها که بگذریم و تمرکز خودمان را بر "چه باید ها" معطوف کنیم، به این نتیجه می رسم که شما قویعاً باور دارید که قانون ۱۹۰۶ می تواند راه کار درست و اصولی برای سرنگونی این رژیم باشد.

اگر اینچنین است و فرض را بر این بگیریم که با تبلیغات درست و منصفانه، بتوانیم به یارگیری بپردازیم، چه کسی را مد نظر دارید که "شاهنشاه" کشورمان باشند؟ آیا شخصی که شایستگی این مقام را داشته باشند را در نظر دارید؟ آیا تنها فردی که در حال حاضر در نظر شما است، شاهزاده رضا پهلوی می باشند؟ (قدر مسلم بیشتر ایرانیان اینگونه می پندارند، حتی اگر با ایشان موافق نباشند.) اگر اینچنین است چگونه می توانیم برای نجات کشور، این شخص را متقاعد کنیم که به جایگاهی که قانون ۱۹۰۶ برای ایشان در نظر گرفته است برگردند؟ آیا شما و یا استاد امیرفیض راه کاری را برای این مهم در نظر گرفته اید؟

فکر می کنم، مشکل اصلی ایرانیان، خود شاهزاده رضا پهلوی هستند. برای این مشکل چه کار باید کرد؟ کشورمان در ورطه نابودی قرار گرفته و ایشان با هر سازی میرقصند، بجز ساز شاهنشاهی....!!

هموطن گرامی ام، آیا شما هنوز امیدتان به ایشان است؟ اگر این است آیا مستقیماً با ایشان در تماس هستید؟ آیا برامید شما، می توان امیدوار بود؟ باید راه حلی اصولی هر چه زودتر برای این معضل پیدا کنیم.

خواهش می کنم که این سئوالات را برای استاد امیر فیض هم بفرستید و نظر و پیشنهادات ایشان را شریک شوید. ایرانیان مبارز و خواهان سرنگونی این رژیم دیکتاتوری، نمی توانند بیشتر از این صبر کنند. بهر ترتیبی که شده، باید پروژه های اصولی را حمایت و به مبارزاتمان جهت نوبی بدهیم تا به هدف برسیم.

ایزدان پاک یار و یاورتان باشد.

با مهر

پرویز حدادی زاده

حتماً می دانید که منظورام از ایزدان پاک، انسانهای خردگرا می باشد.

From: Javidiran(PeymanMeli) [<mailto:Javidiran@peymanmeli.org>]

Sent: Friday, February 21, 2014 8:07 AM

To:

Subject: FW: «نامه سرگشاده» فریاد از این تفرقه

بانو محب زندی و آقای حدادی زاده،

این نوشته تنها برای شما دونفر است و لزومی به پخش بین دیگران ندارد. موردی است که باهم به گفتگو نشستیم تا چیزی فرا بگیریم.

پروانه بدهید به نوشته های شما در میان نوشته تان پاسخ بدهم. به ترتیبی که از نوشته بانو محب زندی آغاز شده در زیر آن به پرسش ها و نوشته های آقای حدادی زاده میرسد. قدری طولانی است ولی برای یاد گیری هیچ کتابی قطور نیست.

شوربختانه تعریفی که شما دونفر پس از سالها بکار گیری فراست و تمرین در باره دموکراسی کرده اید، ناقص و نادرست است. هردو شما گرامیان به «انتخابات آزاد» «قوانین حقوق بشری» و «دستگاه حکومتی» و «مشارکت مردم در انتخابات» اشاره کرده اید ولی تعریف دموکراسی در کوتاه سخن یک جمله بیش نیست و تنها بایستی کسی که در باره دموکراسی سخن میراند دقیقاً بتواند مفهوم هر سه بخش از جمله را درک کند.

آن تعریف این است:

«حکومت مردم، بر مردم، توسط مردم، Governance of People, for the people, by the people»

اگر ملاحظه ای فراستمندانه داشته باشید در این تعریف کوتاه جایی از «دولت یا حاکم یا شاه یا رئیس جمهور» یا جایی از «حقوق بشر» و یا جایی از دیگر توصیف ها و پیرایه ها که به تعریف های بیشترین تعداد از مردم ایران چسبیده است وجود ندارد. تنها مردم «مردم» و باز هم «مردم» هستند که شکل حکومت را تشکیل میدهند.

از آغاز تا انتها مردم هستند که بایستی در صحنه باشند و در همه موارد و روند حکومت حضور فعال داشته باشند. این چنین حکومتی یا اداره کشوری در هیچ کجای جهان قابلیت اجرا ندارد. تنها موردی که تاریخ بیاد دارد در یک برش از دوران یونان (روم) بوده است که مردم در میدان جمع می شدند و در تصمیم گیری های اداره کشور (شهر) خود شرکت میکردند و با صدای «نی» و «هی» آنرا تصویب میکردند. نه صندوق رای بوده و نه انتخاباتی بوده است و نه امروز نیازی به انتخابات هست... اصولاً وقتی کسی «انتخاب شد» و سپس در مجلس یا پارلمان هرکاری خودش خواست همراه با دیگر وکیل ها کرد بدون آنکه از مردم صلاح مصلحت «هی و نی» گرفته باشد دیگر حضور مردم در حکومت خدشه دار شده است. این چنین حکومتی «سفارش آمریکایی یا انگلیسی» است و دموکراسی راستین نیست. پستانک دم دهان بچه «عرعو» بیش نیست..

اینرا داشته باشیم و به نوشته های شما به ترتیب در میان نوشته در درون [...] پاسخ میدهم.

From:]

Sent: 21 February, 2014 7:53 AM

To: حدادیزاده; 'Javidiran(PeymanMeli)'

Subject: RE: «نامه سرگشاده» فریاد از این تفرقه

با درود خدمت دوستان گرامی

در حله اول جناب حدادیزاده گرامی از حسن نیتی که ابراز داشتید سپاسگزارم و افتخار

همکاری در سالهای متمادی با شما نیز شامل حال من هم میباشد.
و در میهن دوستی ایشان هم با در نظر گرفتن اختلاف سلیقه ها هیچگونه تردیدی ندارم و
همانطور که خود ایشان خاطر نشان کردند در انعطاف پذیری ایشان در بررسی مسائل
گوناگون برایم همیشه قابل تحسین آمیز بوده اند.

جناب ح. ک گرامی منم بنوبه خود متأسفم که هنوز جناب استرآبادی در مورد سئوالاتی که
از ایشان در پی ایمیلی که ارسال کرده بودند پاسخی دریافت نداشتید ، البته من تصور میکنم
شاید بدلیل ایمیلهای متعددی که دریافت کرده اند هنوز فرصت پاسخگویی پیدا نکرده اند و یا
اینکه بنا بدلیل خودشان در فرصت دیگری پاسخگوی شما خواهند شد. اما همانطور که
جناب حدادیزاده به سئوالات مطرح شده از طرف شما که کم و بیش با پاسخ من مشترک
است ، فقط بطور کوتاه به چند سؤال شما پاسخ میگویم .

**[[بار نخست بود که نوشته همراه با صدایی را از آقای استرآبادی دریافت میکردم، پس از شنیدن
صدای ایشان میتوانم به جرات بگویم ایشان گرچه در نوشته خود مطالبی را که مطرح کرده است ممکن
است صداقت داشته ولی در صدایی که درگفتار همان واژه ها شنیده می شود ایشان را در این راستا
نمی یابم و شخصیتی دیگر در پشت نوشته ها جلوه گری میکند]]**

در مورد مسئله دموکراسی ، شاید بتوان بطور خیلی وسیع آنرا معنا کرد ، ولی برای من در
دو کلمه خلاصه میشود که در درجه اول آزادی یک انسان در کشوری که تحت
فرمان دستگاه حکومتی با هر شکل و نوع نظام آن که شامل قوانین حقوق بشری که آزادی
بیان و داشتن عقاید متفاوت از ارکان اصلی آن است و سپس حق انتخابات و رأی آزاد و
بسیاری نکات دیگر که قبلا به آن اشاره شد البته من معتقدم در راستای داشتن
دموکراسی و آزادی در یک کشور ، ملت هم موظف به گذاشتن احترام متقابل به قوانین هستند
و داشتن آزادی نباید بمعنای سوء استفاده و ایجاد هرج و مرج و مزاحمت برای
شهروندان باشد. و احترام گذاشتن بقوانین حقوق بشری در هر دو حالت ، یعنی دستگاه
حکومتی و شهروندان با یک حقوق برابر

البته همانطور که عرض کردم سؤال شما را بطور بسیار خلاصه باز کردم ، وگرنه جناب
حدادیزاده کاملتر بشما پاسخ دادند.

**[[در باره دموکراسی در بالا شرحی دادم که امیدوارم توانسته باشد رسوب لازم را بکند، داشتن آزادی
و یا نداشتن آزادی و یا حضور حقوق بشر در جایی که همه مردم در اداره یک حکومت در سرتاسر روز
و ساعت شراکت داشتند مفهومی پیدا نمی کند، تنها راه هایی برای بوجود آوردن حضور مردم در
دموکراسی های امروز وجود دارد که جزییاتی است که در برخی کشور ها تا حدودی رعایت میشود
ولی وقتی نتیجه کار آن گروه از مردم به مجلس یا پارلمان میرسد دچار برخی تزلزل ها و تغییرات**

میشود که دیگر نظر مردم نیست. اگر لازم شد شرح بیشتری خواهم نوشت تا از آن جزییات و چگونگی حضور دقیقه به دقیقه مردم در دموکراسی ها بیشتر بدانیم.

لازم به یادآوری است که رسیدن به این امتیاز در جامعه نخست نیاز به حضور قانون اساسی و حقوق شهروندی دارد و نیاز به سواد «باسواد بودن نه به اندازه نوشتن نام و نام خانوادگی» بلکه سواد دانستن حقوق فردی در قالب قانون اساسی و حقوق شهروندی دارد. وگرنه تنها لوله کردن یک کاغذ به درون یک صندوق بنام «انتخابات آزاد» بدون درک قانون، همانند انداختن یک توپ توسط یک فیل به سبد بسکتبال است.

در مورد اقوام گوناگون ، برای من اصلا قابل تصور نیست که بتوانم هموطنان شهرهای دیگر را جدای خود و ایران بدانم و باید خاطر نشان کنم که بیشترین پرداخت بقیمت جان در راه آزادی ایران از جانب همین هموطنان بوده است . من چنین برداشتی از ایمیل جناب استرآبادی در مورد جدا بودن آنها نداشتم . ولی اگر من متوجه نشدم و منظور ایشان چیز دیگری بوده همان بهتر که خود ایشان پاسخگو باشند.

[[اصولا بکار بردن واژه «اقوام» یا «قوم» یا «ملت» برای توصیف لهجه های محلی که همه ایرانی هستند غلط ترین شیوه برخورد با مسایل سیاسی مبتلابه کشورمان است. ما همه به هرزبان و رنگ و لهجه و لباس و مذهبی که هستیم ایرانی هستیم و تنها در قالب «ایران» بایستی صحبت و عمل بشود. هنگامیکه یک یا یک سازمان یا شخصیتی افرادی را با عنوان لر، بختیاری، آذری و بلوچ در اتاقی یا در جلوی میزی میپذیرد و بانان تریبون میدهد این کار جز اجازه تجزیه طلبی نتیجه ای ندارد. همه ایرانی هستند و بایستی در قالب «ایران» اگر کاری میکنند در آن کار شرکت کنند نه به نام لهجه و ایل و تبارشان...]]

در نهایت به یک سؤال در مورد شورای رهبریت < کدام رهبران ؟ همانان که هرگز یکدیگر را قبول ندارند ؟ > میتوانم بگویم که تا به امروز من بشخصه به این نتیجه رسیده ام که ما ایرانیان هنوز بدرجه ای نرسیدیم که بتوانیم حتی با دو نفر از خودمان اتفاق نظر داشته و متحد شویم چه برسد به اینکه شورای رهبریت با چندین نفر داشته باشیم. اگر چنین بود نمیگذاشتیم که در عرض این ۳۵ سال هزاران جوانان بالای دار رفته و خانواده ها عزادر شوند. برخلاف نظر جناب حدادیزاده شورای ملی میتوانست همه احزاب و سازمانها را با تمام کم و کاستیهایش در یک مخرج مشترک که همانا براندازی رژیم فاشیست و منحوس جمهوری اسلامی میباشد به دور هم گرد آورده و همصدا با یکدیگر بدون در نظر گرفتن منافع شخصی کار جمهوری اسلامی را یکسره کند.

[[اگر به این اعتقاد داریم، که داریم و ۳۵ سال است شاهدش هستیم بنابراین چگونه «حکومت مردم، بر مردم، توسط مردم» را می توان جاری و اجرا کرد<؟ ما نمی توانیم همدیگر را تحمل کنیم چطور می شود «شورای رهبری» درست کرد؟؟ نمونه اش شورای به اصطلاح ملی است که هنوز شش ماه از عمرش نگذشته نا پیدا و متزلزل وشقه شقه شده است. حزب و سازمان تنها زمانی قابل اجرا است

که کشورمان در اختیار ما باشد. حزب کومونیست و جبهه ملی (حزبی است)، یا مجاهد خلق که همه در قالب «کولت یا فرقه» عمل میکنند چرا در ۳۵ سال گذشته نا موفق بوده اند... حزب و دسته و گروه تنها در درون کشور قابلیت اجرایی دارد و تا قانون نباشد نمی توان حزب راه انداخت. اینها که به خود نام حزب و سازمان داده اند همه اشتباه است... همه ایرانی هستند بایستی زیر یک سقف با یک ایدآل و مرام برای نجات ایران گردهم بیایند نه با نام حزب و دسته ... این اول پیاله و بدمستی است... نادرست و همانندی در دیگر جای دنیا ندارد...]]

همانطور که قبلا هم اشاره کردم در هیچ سازمان و گروه نوپائی هیچ چیز بدون عیب و ایراد نیست و باید در مقابل کم و کاستیها نه تنها پیشنهادات سازنده داد بلکه سنگر را خالی نکرده و ایستادگی کرد.

اگر دو نفر مدیریت درست و کاری ندارند دلیل نمیشود که کل یک سازمان و تشکیلات را از بیخ و بن برید ، خصوصا که در لحظات بسیار حساسی بسر میبریم

[[تشکیل همین سازمان و گروه ها خود سرتا پا ایراد است..]]

در مورد یکپارچگی ایران من بشخصه ترجیح میدهم پادشاهی پارلمانی برای از هم نگستن کشور داشته باشم تا از چند تکه شدن آن جلوگیری شود و هر کس ساز خود را برای جدائی و تضعیف آن کوک نکند

[[تعریف پادشاهی پارلمانی چیست؟؟ مگر کشوری دارای قانون و مجلس (پارلمان) بدون داشتن واژه «جمهوری پارلمانی یا پادشاهی پارلمانی» از نظر تکنیک سیاسی و تعریف حقوقی قابلیت استناد دارد... مگر در کشور شاهنشاهی ما حداقل در طول ۱۰۰ سال دوران مشروطه پس از ۱۹۰۶ ما روزی بدون پارلمان (مجلس) بوده ایم که مردم واژه «پارلمانی» را به پادشاهی می چسبانند... بکار بردن این واژه در کنار پادشاهی یا جمهوری همانند گفتن ماست سفید است بی محتوا و معنی است. همه کشورهای پادشاهی حد اقل از ۵۰۰ سال پیش به اینسو که قانونمندی و قانون اساسی در کشور ها جاری شده است توسط پارلمان ها اداره شده چه لزومی به تاکید هست.؟؟]]

ولی من حق یک رأی دارم و رأی اکثریت محترم است

[[یک رأی زیر کدام قانون؟؟ اگر فردا قرار بر انتخاب نوع رژیم باشد (بنظر من نوع رژیم را نمی توان به قرعه و فال و لاتاری گذاشت) زیر کدام قانون چنین انتخاباتی صورت خواهد گرفت؟؟ زیر قانون انتخابات رژیم اسلامی؟؟ (من که هرگز آنرا نپذیرفته ام و هزاران، هزار ایرانی دیگر هم فکر من هستند) کدام قانون اگر کسی قانون اساسی ۱۹۰۶ و متمم آنرا دور انداخته باشد..]]

اگر بنا به داشتن جمهوری بود ، در حال حاضر آنرا داریم و میبینیم که به چه روزگاری رسیدیم .

البته باز هم خاطر نشان میکنم این عقیده شخصی من است و بخودم برمیگردد.
در مورد تلویزیونهای دولتی و یا لس انجلسی ، بقول معروف حال و روزشان معلوم است و من هیچگونه علاقه ای به دیدن برنامه هایشان در حال حاضر ندارم و چون برنامه تلویزون دولتی ایران را نمیبینم اظهار نظری ندارم بکنم جز این که بگویم هیچکدام بی منظور نیستند

[[دکاندارهایی بنام رسانه.. وکسانی که بخود اجازه میدهند در این رسانه ها برنامه بگذارند، با اجازه بایستی بگویم اگر رسانه ها دکان باشد این افراد کالاهای خودفروشی بیش نیستند...]]

در مورد عوامل خود فروخته که متأسفانه جمهوری اسلامی خرج بسیاری برای ورود آنها به اپوزیسیون کرده ، بعضا شناخته شده و برخی ناشناخته هستند و این چیزی نیست که بتوان کتمان کرد ، ولی اگر شناخته شده باشند مسلم است که کار کردن با آنها جز حماقت چیز دیگری نیست

[[پس اگر آقای استرآبادی نوشته بود وخیلی ها هم حرف ایشان را مهر تایید گذاشتند ایراد دارند چرا ایراد میگیریم واین افراد را می شناسانیم چه منظوری از آن «منع و جلوگیری» از اینکار دارند؟؟ یعنی اجازه بدیم این جاسوس ها و وطن فروش ها و بیگانه پرست ها و نوکر ها به صورت پنهانی به کارشان ادامه بدهند؟؟ یعنی اگر امروز حشمت طبرزدی ویا نازیلا گلستان یا رضا پیرزاده یا امیدمهر و امیرعباس فخرآور وو را به مردم نشناسانیم فردا نمی گویند میدانستیم و با سکوت خود با آنان همکاری کردیم؟؟]]

سعی کردم فقط بطور خلاصه پاسخ شما را بدهم ، اگر چیزی از قلم افتاده از شما پوزش میخواهم چون باید از خدمت مرخص شوم
امیدوارم با جناب استرآبادی گفتگوئی داشته باشید.
در پایان مجددا خاطر نشان میکنم هر آن کس که کشور و هموطن مرا از بند این اسارت و ویرانگری نجات دهد سرور من است و برایم مهم نیست که نام و عنوانش چه باشد.

[[پس یکنفر برای اینکار لازم است... نه دسته بندی و گروه بندی.... تامل کنید در پاسخ های آقای حدادی زاده به این برسیم..]]

با مهر

فائزه محب زندی

From:

To: Javidiran@peymanmeli.org; .fr

Subject: RE: «نامه سرگشاده» فریاد از این تفرقه

Date: Thu, 20 Feb 2014 21:24:52 -0800

دوستان گرامی، درود

جناب ح ک عزیز، قبل از هر چیزی به اطلاع شما می رسانم که بانو محب زندی را سالهاست می شناسم و افتخار همکار با ایشان را در گروه های کاری و نشستهای گوناگونی داشته و خرسند هستم که خلوص نیت ایشان را در نظر گرفته اید و با فرستادن این ایمیل نشان دادید که ایشان مثل شما و من و بسیاری دیگر از هموطنان، بدنبال نجات میهن از یوغ استبداد پیر هستند و در این راه از هیچ فعالیتی خوداری نکرده اند.

[[شکی ندارم همه ایرانیان (به استثنای بخشی که خودفروخته اند و شناسایی شده اند) دیگران همه در پی نجات کشورشان هستند- ایران خانه ما است و درحال سوختن است و اگر کسی یک پارچ آب برای خاموش کردن این آتش نیاورد باید در صاحب خانه بودن او شک کرد]]

در رابطه با جناب استرآبادی هم خدمتتان عرض میکنم که بعنوان عضوی از شورای اجرائی نهاد مردمی، با ایشان ماه هاست همکاری دارم و ایشان مسئول دبیرخانه روابط عمومی نهاد مردمی می باشد. از اینکه چرا هنوز به سئوالات شما جوابی نداده اند متأسف هستم. این ایمیلهای بصورت شخصی فرستاده شده و ایشان حق انتخاب دارند که جواب بدهند یا نه.

[[آن پرسش ها خیلی ظریف بود و همانطور که دربالا نوشتم پس از شنیدن صدای ایشان گمان دیگری به ذهنم آمده است که تا اثباتش نیاز به سکوت دارم...]]

در مورد اینکه مایل هستید؛ من و بانو محب زندی هم پاسخگو سئوالات شما باشیم ، با اینکه ربطی به ما پیدا نمی کند ولی، برای حسن نیت، سعی می کنم بطورکوتاه جوابهایم را به رنگ سبز خدمتتان ارائه دهم و خواهشمندم که جوابهای من را "—" نکنید، زیرا این جوابها از دانسته هایست که از اینجا و آنجا در ذهن خود گرد آورده و بطور شخصی و نه سازمانی خدمتتان می فرستم. یکی از خصوصیات من این است در کنار جدی بودنم در قبول مسئولیتها، شخصی بسیار انعطاف پذیر و منطقی هستم.

[[پرسش های من به همه ایرانیان مربوط است... اگر خصوصی پرسیده ام دوسه دلیل دارم یکی اینکه نخواستهم ام آقای استرآبادی را که نمی شناختم ناگهان در لیستی که بودند را مورد انتقاد قرار دهم. شما را دخالت دادم زیرا به ایشان پاسخ داده بودید، یکی دونفر دیگر هم پاسخ هایی داده بودند ولی دلسوزی شما فحوای دیگری داشت..]]

۱- دموکراسی را تعریف کنید- از کجا آغاز و به کجا پایان میابد. راه و روش کار چیست.

دموکراسی متشکل از چهار عنصر اصلی است که عبارتند از:

- یک سیستم سیاسی برای انتخاب و جایگزینی دولت از طریق انتخابات آزاد و عادلانه.
- مشارکت فعال مردم، به عنوان شهروندان، در سیاست و زندگی مدنی.
- حفاظت از حقوق بشر همه شهروندان .
- حاکمیت قانون، که در آن قوانین و روش ها به طور مساوی برای همه شهروندان اعمال شود.

[[در بالا گفتگو کردیم و جزییات را دوباره بخوانیم ملکه ذهن می شود...]]

۲- آیا زمانی که از مبارزه ایرانیان گفتار میکنیم، لزومی دارد از کرد، آذری، لر، بختیاری، بلوچ و مازنی و گیلانی نام ببریم. آن هنگام که کسی از یک فرش گفتار میکند، رنگ ها و نقش و نگار و حاشیه و متن را از هم جدا جدا می کند یا از یکپارچگی و زیبایی که آن رنگ و نقش ها باهم ساخته اند را تعریف میکند؟

لوزمی ندارد، زیرا کشورمان متشکل از اقوام گوناگون است که همه با هم کشور ایران را تشکیل می دهند. امید وارم که آقا استرآبادی به این سنوال خود پاسخگو باشند.

[[همینکه می نویسید «کشورما متشکل از اقوام گوناگون است» خود اشکال دارد... ایران یک ایران است. کدام کشور است که لهجه محلی نداشته باشد، مثلا در اسپانیا مردمی که در شرق کشور در حوالی بارسلونا زندگی میکنند با زبان محلی دیگری جز اسپانیایی، مردمی که در چین یا روسیه هستند با زبان های گوناگون سخن می گویند آیا خود را «قوم» و «قبیله» جدا بافته اتلاق میکنند یا تنها مدعی «اسپانیا»، چین و «روسیه» هستند؟]]

۳- نوشته اید برخی را خریده اند... میدانید این یعنی چه؟؟ در این بخش نوشته تان ترکیب «پناهندگان برانداز» بکار برده اید، اگر پناهنده نیستند برانداز نیستند؟؟ مفهوم این بخش از نوشته جنابعالی یعنی چه؟؟ اگر بپذیریم که کسی «مزدور» است و «خریده» شده بایستی با او «اتحاد» کرد؟؟ منظور شما همین است؟؟

سنوالات شما در این بخش بسیار بجاست و ایشان مسئول هستند که به شما و هر ایرانی دیگر پاسخگو باشند، زیرا ایران متعلق به تمام ایرانیان است.

[[چرا شما پاسخ نمی دهید، به پاسخی که به خانم محب زند نوشته ام مراجعه کنید...]]

۴- اشاره به «شورای رهبران» کرده اید. از قدیم گفته اند، دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. و شما پیشنهاد «شورای رهبران» می کنید... با کدام قانون؟ زیر لوای قانونی کدام کشور؟ با کدام شرایط؟ شورای به اصطلاح ملی!! را در جلوی چشم خود میبینید و شقه شقه شدن و اشکال بزرگ را به ویژه در ماده ۱۱ (قطعنامه = منشور) آنرا میبینید و باز پیشنهاد شما یک کار شورایی است؟؟ بر کدام قانون و اساس و اساسنامه و با کدام ثبت و سند؟؟

پاسخ من این است که برای داشتن یک "شورای رهبری" نیاز به داشتن یک جایگاه که در کشور مورد تایید و نظر اعضای شوراء به ثبت قانونی برسد و بعد از به ثبت رساندن این شوراء، نیاز است که قوانین و اساسنامه و آئین نامه داخلی خودش را تدوین کند، آنطوری که قوانین این شوراء حکم رهبریت را بطور مساوی برای تمام اعضای این شوراء داشته باشد و همه به این رهبریت احترام بگذارند. اگر "شورای به اصطلاح ملی" که جنابعالی به آن اشاره دارید، اینگونه از هم پاشید، این بخاطر این نبود که کار شورایی بد است و یا کارگر نیست، بلکه بخاطر این بود که احترام به قوانین نوشته شده و موجود گذارده نشد که همراه با این بی قانونی، مشکلاتی که بسادگی می شد پیشبینی کرد بوجود آمد، که نتیجتاً شاهد خودی و ناخودی شدند که جالب اینجاست که تنها کسانی که هنوز فکر می کنند این شوراء "ملی" است آقایان: رضا پهلوی و پیرزاده و خاتم گلاستان هستند!! "شورای به اصطلاح ملی"

[[همین پاسخ شما نشان میدهد، شما به قوانین توجهی ندارید- اگر سازمانی مثلاً در فرانسه یا آلمان یا انگلستان با قوانین آن کشور ثبت و سند بشود قابلیت دخالت در امور ایران را دارد؟؟ کدام قانون بر آن سازمان حاکم خواهد بود؟؟ مسلماً قانون ایرانی ناظر به اعمال آن دستگاه نیست. درست؟؟ حتماً بامن همفکرید. آیین نامه داخلی آن براساس کدام قوانین تنظیم خواهد شد؟ فرانسه، چین، روسیه، انگلیس یا آمریکا یا آلمان؟؟ آن قانون چطور قابلیت اجرایی در باره همه ایرانیان را خواهد داشت؟؟ اصولاً میتوان از قوانین کشوری برای اتباع کشور دیگر در مسائل مبتلابه اجتماعی و سیاسی آنان استفاده کرد؟؟ مسلماً خیر.. پس در عین ثبت هم بی قانونی حکمفرما خواهد بود... نتیجه اش تمام سازمان و شوراهای...]]

من با داشتن "شورای رهبریت" که براساس قانونمندی بوجود بیاید، موافق هستم. برای اطلاع شما در مدت ۱۰ ماه ایی که مسئولیت مدیریت اجرایی نهاد مردمی را بر عهده داشتیم، همراه با همکارانم، بعد از بازنگری به دو سال گذشته مدیریت اجرایی نهاد مردمی، به این نتیجه رسیدیم که "مدیر اجرایی را به مدیریت و بعد از مدتی، مدیریت را به شورای اجرایی تغییر دادیم، زیرا متوجه شدیم، با این سیستم بسیار پیشروتر و اعتمادسازی بیشتر مابین دبیران دبیرخانه ها و همکاری نزدیکتر با یکدیگر، موفقیتهای بیشتری را بدست خواهیم آورد.

[[شورای رهبریت؟؟؟ یعنی چه؟؟ مگر میشود یک کشور داشت و یک ایدآل و آرزو و چندین «رهبر» را در شورایی زیر هم گرد آورد؟؟ به آنچه در لویه جرگه افغانستان گذشته است نگاه کنید... افتضاح است... بی آبرویی است... توهین به ذکاوت ذاتی انسان ها است... آیا ما در آن حد قرار گرفته ایم؟؟ قانونمندی؟؟ کدام قانون؟؟ قانون کدام کشور؟؟

شورای اجرایی یک سازمان با «شورای رهبریت» بسیار متفاوت است و دو مقوله جدای قانونی هستند. شوربختانه واژه ها در بین ایرانیان مفهوم های حقیقی (راستین) خود را از دست داده.. [[

۵- آیا تابحال در تاریخ دیده شده است که کشوری به دلیل گردهم آمدن چند نفر یا چند صد نفر به آنها بها بدهند؟؟ آیا تعریف سازمان ملل را خوانده اید و میدانید برای شناختن یک گروه چه شرایطی لازم است؟؟ آیا میخواهیم همانند لیبی و سوریه از تشکل گروه هایی از این دست کشور را در اختیار به اصطلاح «شورشیان» قرار دهیم و با جنگ داخلی آغاز کنیم؟؟

تا جایی که من می دانم، معمول است که برای هر حرکتی، چند نفر و یا تعدادی به دور هم جمع میشوند و بعد از گفتگوهای ابتدایی و ساده در رابطه با موضوع مشخص به توافق می رسند. بعد از این توافق است که مقدمات و برنامه ریزی برای رسید به هدف مورد نظرشان، آماده می شود. این می تواند در مورد یک شرکت بسیار کوچک و یا یک شرکت بزرگ صادق باشد. بطور مثال "اپل یا ماکروسافت".

آنچه که مهم است، تعدادی باور کرده اند که برای رسیدن به یک هدف بزرگ، نیاز دارند که با خرد جمعی و حمایت یکدیگر و سرمایه گذاری اصولی با هم همکاری و شراکت داشته باشند.

[[شرکت ها با «ملت و کشور» ها متفاوتند..]]

در رابطه با حرکت های اجتماعی هم بهمین گونه بود و هست. احزاب همیشه در ابتدا از یک و یا چند نفر با ایدئولوژی خاصی شروع و کم کم بعد از اینکه مورد توجه و اعتماد مردم قرار میگیرند است که به یک حزب بزرگ تبدیل می شوند.

اکنون اگر سنوال شما را از نظر کمی مورد توجه قرار دهم، جواب خیر است، زیرا برای بها دادن به یک حرکت و دادخواهی در مقایسه با یک کشور، نیاز است که هزاران نفر یکصدا در کنار هم با داشتن سیستم اصولی و انتخاب آزاد، نمایندگان خود را برای یک حرکت درست، برای مشروعیت بوجود آورند تا به نتیجه دلخواه خود نائل گردند.

تعریف سازمان ملل را نخوانده و از شرایطی که لازم است، که یک گروه را شناسایی کنند، بی خبر هستم. امید دارم که من را آگاه سازید.

[[خرسندم که پاسخ منفی را در نظریه کمی خود گنجانده اید. «کشور» که بدون قانون نمی تواند «کشور تلقی شود» اگر شما به کشور اشاره میکنید بنابراین نیاز به نظارت قانون دارد، و نمی توان بدون حضور قانون همینکه گروهی گرد هم آمدند بتوانند «ادعای ملت ویا کشور» را بکنند حتا اگر میلیون نفر باشند. تا قانون حضور نداشته باشد، انتخابات بر اساس چه مقرراتی خواهد بود... آیا بدون حضور قانون همانند فیلی نخواهیم بود که توپ را به سبد بسکتبال می آندازد؟؟ ..

سازمان ملل یک تشکل گروهی را به هر تعداد که باشد به عنوان «کشور» یا «ملت» نمی تواند بشناسد. یک کشور بایستی قانون اساسی نوشته شده داشته باشد، و قانون اساسی آن کشور بر مبنای تبعیض قانونی بین مردم استوار نباشد و قوانین ضد بشری را قید نکرده باشد. بنابراین از ایراد های

ساليان سال من از جمله اين است كه چرا سازمان ملل جمهوري اسلامي را كه در قانون آن «قصاص»، «اعدام»، «شكنجه» و وجود دارد را به عنوان يك دولت حاكم به رسميت شناخته است... اگر مردم ايران از روز نخست در اين رابطه به سازمان ملل اعتراض ميكرند (استاد اميرفيض مفصل در سنگر و در نوشته هاي خود رهنمود لازم حقوقي را كرده . اقدامي هم صورت داده اند كه پشتيباني نشده است) امروز كشوري بنام جمهوري اسلامي ايران نمي توانست باشد... - بصورت خلاصه به آگهي رسيد.. [[

قسمت آخر سنوال ۵ شما مربوط به آقاي استرآبادي مي شود.

۶- آري نهايت به تجزيه ايران منتهي مي شود كه شما هم نوشته ايد و من هم به رنگ زرد درش آورده ام.

خوب اين هم باور شماست به گفتار ايشان.... اميد وارم ايشان توضيحات بيشتري براي شما داشته باشند.

[[باور من تنها نيست كساني كه به مقررات و حقوق توجه دارند، وروندي كه در باره كشور هاي ديگر همانند ليبی، مصر، سوريه، عراق و افغانستان و همين اوكرين به صورتی كه پيش رفته است توجه كنند به آموزش هايي كه اسراييل و آمريكا به گروه هايي مانند پژاك و پ ك ك، و مجاهد خلقي ها ميدهند آگاه باشند عاقبتی جز جنگ داخلي در صورت شكست هرنوع مذاكره ای در انتظار كشورمان نخواهد بود... و آن خطر يعني تجزيه..]]

۷- آيا شما چهار بخش برنامه تلويزيون صدا وسيمای رژيم اسلامي را كه به دنبالش اين الم شنگه «آتش زدن قيصریه بخاطر يك دستمال» است را ديده ايد؟؟ آيا از ريشه اين الم شنگه به راستي آگهي داريد؟؟ ميدانيد چرا يك تلويزيون لس آنجلسي در پي تحريك بختياري ها بوده است؟؟ چرا درحاليكه شعار هاي بختياري ها نشاني از جدائي طلبی ندارد ولی در اعلاميه هايي كه ميدهند «نفاق افكنی قومی» را بكار ميبرند؟؟ ريشه را ميدانيم كه نسخه مشابه مي پيچيم... شما اگر نگران تجزيه ايران هستيد چرا نسخه بختياري و لر را پيشنهاده ميكنيد؟ شما مگر نمي گوييد ايراني بايستي با نام ايراني بپا خيزد... پس چرا از شقه شقه ايران صحبت ميكنيد؟ مگر مثال قالی را در بالا فراموش كرديد؟؟

سنوالاتي خوبي است كه ايشان موظف هستند پاسخگو باشند.

[[به پاسخي كه به بانو محب زند داده ام توجه كنيد... چون شما در نهاد مردمی برنامه ای در اين دكان هاي تبليغاتي داريد نمي خواهيد پاسخ بدهيد...]]

۸- سرانجام ولی نه آخرين پرسش اينكه شما فرهنگ و تاريخ ايران را در اينكه مردم را چطور ميتوان دور يك محور اصلي جمع كرد را ميدانيد و مي شناسيد؟؟ اگر مي شناسيد، چرا شوراي رهبران ولی نه «شاه» در مقابل آخوند؟؟

اين سوال شما بنظر من متمرکز شده در يك درخواست و اميد. بصورتيكه شما مقايسه خودتان را از "شورای رهبری" با يك نفر (شاه و يا آخوند) و بعد از آن، اين قياس را هم ما بين "شاه و آخوند" آورده ايد! تا جايكه از نوشتارو ايميلهائيتان برايم نمايانگر شده است، درخواست و آرزوی شما اين است كه تنها ره رهایی از اين رژیم اسلامي داشتن يك "شاه مقتدر" است و راه ديگري هم وجود ندارد.

خوب، اينهم نظريه شما است و بسيار محترم.

سئوالاتی كه در اين رابطه از شما دارم عبارتند از:

- "شاه مقتدر" می بایستی برخوردار از چه شایستگی هایی باشد؟

- آیا يك شاه حتماً بايد پدرش شاه باشد تا او هم شاه بشود؟

- اگر اين چنین است و اگر اين پسر شایسته گی پدر را نداشته باشد چه بايد كرد؟

- آیا شما قوانين اينكه يك شاه بايد دارای چه خصوصياتی باشد را در دست دارید؟

- آیا اين قوانين به ثبت قانونی رسیده شده است؟

- آیا در اين مقرارت و يا قوانين، قيد شده است كه درصورتی كه شاه مرتكب به بی قانونی شد، مردم اين حق را دارند كه او را محاکمه و از جایگاه شاهنشاهی پائين و يا مجازات هایی مشابه به مجازات های تمام مردم عادی در موردش انجام شود؟

- چگونه شما می توانید من را قانع كنيد كه در كشورم شاه داشته باشم وقتی نمی دانم كه وظايف و قدرتهای اين شاه در چه ميزانی خواهد بود؟

- آیا شما فكر می كنيد كه اول بايد شاه داشته باشيم، تا بعد به حد و مرز وظايف و قدرتهای قانونی آن بپردازيم؟

- آیا شما بدیل اينكه ايرانيان ۲۵۰۰ سال نظام شاهنشاهی در ايران بزرگ داشته اند، محكوم شده اند كه حتماً شاه داشته باشند؟

- چگونه شما می توانید من ويا ديگرهموطنانمان را متقاعد كنيد كه داشتن شاه بهتر است از داشتن يك "شوراء رهبريت"؟!

[[به پاسخ های بالا مراجعه كنيد... دو پادشاه در اقليمي نگنجد...]]

- آیا فكر می كنيد كه در اين مدتی كه ايران دارای نظام پادشاهی بوده است، ايران از نظر وسعت كشوری و تماميت ارضی، همان ايران بوده كه امروز دارهستيم؟

- ايا شما فكر می كنيد كه از دست دادن و شقه شقه شدن كشورمان توسط پادشاهان و اصولاً نظام شاهنشاهی نبوده است؟

- چه گارنتی شما به من و دیگرانی که مثل من فکر می کند می دهید که قدرت یک شروند بتواند مساوی با قدرت یک پادشاه باشد؟

[[به پاسخ های در باره «دموکراسی» نگاه کنید... این پرسش شما به این مفهوم است که شما «دموکراسی و روند آنرا نمی شناسید...]]

- آیا شما حقیقتاً فکر می کنید که هموطن گرامیمان جناب "شاهزاده" رضا پهلوی این اقتدار و شایستگی را برای شاه شدن دارند؟

[[در پاسخ همه پرسش های بالای شما، یک قانون وجود دارد و آن قانون ۱۹۰۶ و متمم آن است، وظایف شاه، مسئولیت های او، روند روزانه زندگی مردم از نظر قانون، همه و همه را پاسخ داده است... شما به قانون بی توجه باشید پرسش های بالا برایتان مرتب تکرار خواهد شد... همان قانون نزدیک به صد سال مردم را از زندگی دوران خان خانی به نزدیکی های تمدن بزرگ- رساند و تنها مردم نمک شناس بودند که با دست خود وبا کبریت بیگانه آتش به زندگی خود زدند...]]

بدون تعارف و مماشات و احترام بسیاری که برای باورهای شما قائل هستم، باید خدمتتان عرض کنم ، اگر روزی حق انتخاب داشته باشم که ایشان را برای شاه شدن انتخاب کنم، یا نکنم، حتماً رای من "نه" خواهد بود و دقیقاً این رای را با افتخار به صندوق خواهم انداخت، زیرا اگر اینکار را نکنم، و یک شخصی که شایسته گی این مقام را نداشته انتخاب کنم، به کشورم خیانت کرده و دیر یا زود فرزندان فردا ایران زمین، باید به دادخواهی برخیزند و دشمنان و خائنان دوباره کشور را به این روز بیندازند که ۳۵ سال است شاهد آن هستیم.

این را هم می دانم که شما از این واقعیت آگاه هستید و اشتباهات هر روزه ایشان را موارد گوشزد قرار داده و می دهید. بنابراین، هموطن گرامی، اگر ایشان قابلیت شاه بودن را ندارند و حتی ارزش والای این مقام را هم درک نکرده و برای قانونی، که شما و استاد فیض بارها و بارها برای شاه بودن ایشان به آن استناد می کنید (قانون اساسی ۱۹۰۶ مشروطه)، پیشیزی هم قائل نیستند، پس چرا من و دیگرانی که به این نتیجه رسیده ایم "شورای رهبری" راه حل نجات کشور است را حمایت نمی کنید؟

[[تاریخ کشور ما لااقل پس از هجوم تازیان (۱۴۰۰ سال) بر این اساس بوده است که دو مرجع و شخصیت در نظر مردم قابل احترام و در حد فرمانروایی است... «شاه» و «آخوند یا مرجع تقلید» شما هرتلاشی در کشور بکنید هر سازمان و تشکلی هر شورایی به هر صورت تشکیل بدهید تا «شاه» (کاری ندارم کدام شاه) در جایگاه خودش ننشسته باشد نمی توانید رژیم آخوندی را متلاشی کنید و می بینید سی و پنج سال است هرکاری عبث و بیهوده بوده است.

من به قانون اساسی ۱۹۰۶ و متمم آن اعتقاد دارم، آنرا با خون پدر بزرگ ها و همشهری هایم از جمله ستارخان، باقرخان، احمد کسروی ها، امضا کرده ام و نمی توانم خلاف باور و اعتقاد خود عمل کنم... اگر کسی «اعتقاد و باور دیرینه» به چیزی داشته باشد هرگز از شاخی به شاخی و از پشتیبانی کسی به پشتیبانی کسی از مرامی به مرامی دیگری پرش نمی کند...]]

با مهر و سرفرازی

پرویز حدادی زاده

From: Javidiran(PeymanMeli) [<mailto:Javidiran@peymanmeli.org>]

Sent: Thursday, February 20, 2014 6:55 AM

To:

Cc:

Subject: FW: نامه سرگشاده» فریاد از این تفرقه «»

خانم فایزه محب زندی و آقای پرویز حدادی زاده

این نوشته تنها برای شما دونفر است . گیرنده دیگری ندارد. آنرا خصوصی به آقای احمد استرآبادی فرستاده بودم ولی تا به امروز پس از دو روز هنوز پاسخی ندارم.

احساسات شما در این لیست که نمی خواهم به دلایلی به تمام لیست بنویسم و این نوشته را هم خصوصی برای شما دونفر که ابراز عقیده و نظر کرده بودید می نویسم و اگر پاسخی برای پرسش ها دارید خصوصی به من بنویسید نه به لیستی که دارید خیلی دلیل ها برای این درخواست دارم و پروانه بدهید که در فرصت دیگری شرح بدهم زیرا به موضوع مربوط نیست.

به ایشان نوشته بودم:

From: Javidiran(PeymanMeli) [<mailto:Javidiran@peymanmeli.org>]

Sent: 19 February, 2014 8:28 AM

To: '@hotmail.com'

Subject: Re: «نامه سرگشاده» فریاد از این تفرقه

آقای احمد استرآبادی،

ای سرباز راه آزادی،

من شما را نمی شناسم و بار نخست است که نوشته ای به این صورت آنهم در درون ایمیل شخص دیگری بدستم میرسد. اگر بگویم فریاد شما از گلوی من و امثال من هم در می آید باور می کنید؟

ولی در نوشته شما نکته هایی هست که میخوام از شما چند پرسش بکنم و پس از آنکه به پرسش های من پاسخ نوشتید به نتیجه ای برسیم که قابل مصرف برای مبارزه باشد. در برخی بخش های نوشته تان رنگ زرد را برای جلب توجه دوباره تان بکار برده ام. به آنها توجه کنید.

- ۱- دموکراسی را تعریف کنید- از کجا آغاز و به کجا پایان میابد. راه و روش کار چیست.
- ۲- آیا زمانی که از مبارزه ایرانیان گفتار میکنیم، لزومی دارد از کرد، آذری، لر، بختیاری، بلوچ و مازنی و گیلانی نام ببریم. آن هنگام که کسی از یک فرش گفتار میکند، رنگ ها و نقش و نگار و حاشیه و متن را از هم جدا می کند یا از یکپارچگی و زیبایی که آن رنگ و نقش ها باهم ساخته اند را تعریف میکند؟
- ۳- نوشته اید برخی را خریده اند... میدانید این یعنی چه؟؟ در این بخش نوشته تان ترکیب «پناهندگان برانداز» بکار برده اید، اگر پناهنده نیستند برانداز نیستند؟؟ مفهوم این بخش از نوشته جنابعالی یعنی چه؟؟ اگر بپذیریم که کسی «مزدور» است و «خریده» شده بایستی با او «اتحاد» کرد؟؟ منظور شما همین است؟؟
- ۴- اشاره به «شورای رهبران» کرده اید. از قدیم گفته اند، دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. و شما پیشنهاد «شورای رهبران» می کنید... با کدام قانون؟ زیر لواء قانونی کدام کشور؟ با کدام شرایط؟ شورای به اصطلاح ملی!! را در جلوی چشم خود میبینید و شقه شقه شدن و اشکال بزرگ را به ویژه در ماده ۱۱ (قطعنامه = منشور) آنرا میبینید و باز پیشنهاد شما یک کار شورایی است؟؟ بر کدام قانون و اساس و اساسنامه و با کدام ثبت و سند؟؟
- ۵- آیا تابحال در تاریخ دیده شده است که کشوری به دلیل گردهم آمدن چند نفر یا چند صد نفر به آنها بها بدهند؟؟ آیا تعریف سازمان ملل را خوانده اید و میدانید برای شناختن یک گروه چه شرایطی لازم است؟؟ آیا میخواهیم همانند لیبی و سوریه از تشکل گروه هایی از این دست کشور را در اختیار به اصطلاح «شورشیان» قراردهیم و با جنگ داخلی آغاز کنیم؟؟
- ۶- آری نهایت به تجزیه ایران منتهی می شود که شما هم نوشته اید و من هم به رنگ زرد درش آورده ام.
- ۷- آیا شما چهار بخش برنامه تلویزیون صدا و سیمای رژیم اسلامی را که به دنبالش این الم شنگه «آتش زدن قیصریه بخاطر یک دستمال» است را دیده اید؟؟ آیا از ریشه این الم شنگه به راستی آگاهی دارید؟؟ میدانید چرا یک تلویزیون لس آنجلسی در پی تحریک بختیاری ها بوده است؟؟ چرا درحالیکه شعار های بختیاری ها نشانی از جدایی طلبی ندارد ولی در اعلامیه هایی که میدهند «نفاق افکنی قومی» را بکار میبرند؟؟ ریشه را میدانیم که نسخه مشابه می پیچیم... شما اگر نگران تجزیه ایران هستید چرا نسخه بختیاری و لر را پیشنهاد میکنید؟ شما مگر نمی گوید ایرانی بایستی با نام ایرانی بپا خیزد... پس چرا از شقه شقه ایران صحبت میکنید؟ مگر مثال قالی را در بالا فراموش کردید؟؟
- ۸- سرانجام ولی نه آخرین پرسش اینکه شما فرهنگ و تاریخ ایران را در اینکه مردم را چطور میتوان دور یک محور اصلی جمع کرد را میدانید و می شناسید؟؟ اگر می شناسید، چرا شورای رهبران ولی نه «شاه» در مقابل آخوند؟؟

این پرسش هارا بی زحمت پاسخ بدهید با شما عرایض دیگری دارم

ح-ک

با درود « نامه سرگشاده به رهبران تشکلهای و به شخصیت‌های برجسته مستقل آزادیخواه ایرانی » را با نام « فریاد از این تفرقه » به همراه اجرای « فن بیان » آن-به شما آزادیخواهان عزیز تقدیم میدارم .

افسوس که این قافله را آب گرفته - دهقان مصیبت زده را خواب گرفته . فریادم را به کجا و این درد تفرقه خانمانسوز در بین روشنفکران و آزادیخواهان ایران زمین را که هریک درفشی در دست گرفته و داعیه فرماندهی دارد . به کدامین درد شنو بگویم .

دستم دیگر به قلم نمی رود-و رمقی در جانم نمانده تا بنویسم و بگویم و در میدان باشم .

گاهی احساس میکنم -هیچ امیدی به آینده نیست- با وجود این قوم جهل و غضب حاکم بر جان و مال و ناموس ایران . و این دول شرق و غرب فقط منافع طلب و ریا کار و بعضاً ضد بشر- و بدتر از همه - این قبیله های پراکنده و متفرق و در جدال با هم به هر دلیل کوچک - که هریک درفشی در دست گرفته و داعیه فرماندهی دارد و دیگری را تکفیر میکند- و جای خنده بدتر از گریه دارد - که با این احوال مدعی استقرار دموکراسی در ایران هم هستند.

کدام دموکراسی - کدام آزادی - که اگر احترام به اندیشه های مختلف و مخالف نباشد - نه دموکراسی مستقر میشود و نه آزادی اندیشه و بیان وجود خواهد داشت - با کدام وطن که اگر هموطن دوستی را با هر دین و عقیده و مرام در کار نباشد - وطنی هم در کار نخواهد بود .

وقتی با دست خود همه گلها را پرپر میکنیم! چگونه میخواهیم ایران را گلستان کنیم؟

خانمها - آقایان - شما را به هرچه اعتقاد دارید و اگر ندارید -به هرچه که برایتان ارزشمند است- دست از این تفرقه های کودکانه بردارید - سی و چند سال - اصرار در راه اشتباه کافی نبود و نیست - دنیا و مردم داخل ایران - شما را دیده اند و میبینند-و به همین خاطر تا کنون نه احاد ملت بدنبالتان آمده اند و نه دولتهای غربی و اروپایی اعتنای کافی و تأثیر گذار به شما داشته اند . کافی است چشمانتان را بروی واقعیت باز کنید و شرایط داخلی ایران را و نیز انواع و اقسام زد و بندها و قراردادهای اشکار و پنهان شرق و غرب و اروپایی ها را با این رژیم جنایتکار و دیکتاتور ببینید .

شما به تنهایی و یا با هر قبیله سه نفره تا سی نفره و بعضاً بیشتر - که با صد جان کندن ساخته اید و با هزار جان کندن آنرا به نام سازمان و گروه و جبهه و چه و چه - با آرمی و درفشی و شاید صدایی و تصویری- نگاهش میدارید و فریاد آزادی میزنید- در راه براندازی دیکتاتوری آخوندی و استقرار دموکراسی در ایران - به تنهایی هیچ بودید و باز هم هیچ هستید- اگر همچنان در کنار هم نباشید-حتی شما تشکلهای قدیمی محترم که چند نسل را پشت سر گذاشته اید و گردانی و یا حتی لشکری دارید . شما هم در این راه به تنهایی هیچ بودید و هیچ هستید و حتی باید گفت شما هم نوعی دیگر از دیکتاتوری هستید -اگر همچنان در غرور و تکبر و تفرقه باشید و برای همه مردم نباشید.

تا ما دموکراسی را در عمل نیاموزیم و در عمل در همین برون مرز به اجرا نگذاریم -هرگز روی آرامش و آزادی و رهایی و سربلندی را نه خودمان خواهیم دید و نه برای ایران و هیچ ایرانی دیگر به ارمغان خواهیم آورد- و باز هم همچنان ایران را غارت میکنند - و ایرانیان داخل ایران را در زیر فقر و زندان و شکنجه و اعدام خواهند گرفت- و همچنان بیش از گذشته فرهنگ دور اندیشی و عشق و معرفت و عزت و شرف و پایداری ایرانی را در جهالت و ذلت پذیری و در یوزگی و بزدلی استحاله میکنند - و

مشق پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک نیاکان سر فراز ما را به تفکر فاشیسم مذهبی و گفتار ریاکارانه و کردار جنایتکارانه این هیتلریسم آخوندی ولایت مداری لجن مال خواهند کرد .

ما در جنگی تمام عیار در میدانی به وسعت نه فقط ایران که با تمام بازوهای این اختاپوس صد هزار بازو - و با تمام فرصت طلبان متظاهر و استعمارگر شرق و غرب - در حال مبارزه هستیم.

حالا چرا در این کارزار که خونخواران و غارتگران داخلی و خارجی به جان ملت بیچاره ما - و ایران مصادره شده ما افتاده اند - شما در مقابل هم صف آرایی میکنید و جاهلانه با هم میجنگید و هریک دیگری را چه و چه مینامید و خود را مدعی چه و چه میدانید. - ای فریاد و ای داد - ما از کدام تباریم - کجایی هستیم . ایرانی که این نبود - ایرانی که از کرد و ترک و لر و بختیاری و ترکمن و بلوچ و سیستانی و مازنی و گلستانی و گیلانی و آذری . خدایا دیگر از کدام و از چه بگویم که همه عزت داشتیم و عاشق و یار هم بودیم - و از همین خصایص بود که ایران چند هزار ساله ما پا برجا ماند - وقتی شما همه - مدعی مبارزه و استقرار دموکراسی در ایران هستید؟- پس چرا در عمل دیو تفرقه و جدال با یکدیگر و مایه خوار و خفیف ماندن خودتان و دیگر ایرانیان شدید و میشوید.

دست بردارید- دست بردارید و در کنار هم باشید - اگر مدعی دموکراسی هستید- عمل کنید- شک نیست که در این جنگ تمام عیار زخمی و کشته و معلول داشتیم و داریم- شک نیست که نفوذی فرستادند و باز هم میفرستند تا تفرقه را تقویت کنند - تا بسیاری را رایگان در مسیر خواسته هایشان بکشانند. شک نیست که به نرم افزارهای ما حمله کرده اند و خواهند کرد- شک نیست که مارا ترور شخصیت و یا فیزیکی کرده اند و خواهند کرد - شک نیست که بعضی را خریده اند و میخرند تا چوب لای چرخ راه آزادی ایران بگذارند. شک نیست که بوسیله همدستان اروپایی و یا حتی غربی خودشان پناهندگان برانداز ایرانی را با هزار بهانه در زیر شدیدترین محدودیتها و اذیت و ازارهای روحی و روانی قرار میدهند تا در کنار ریزش نیروها به دلیل همان فشارها- جلوی زایش نیروهای تازه را در مسیر مبارزات آزادی ایران بگیرند. و شک نیست که برای تهاجم و جلوگیری از اتحاد و بهم پیوستگی نیروهای برانداز - باز هم نیرنگهای دیگری را بکار خواهند گرفت و اعمال کثیف دیگری را انجام خواهند داد ..

شما را چه میشود- چرا وقتی زورمان نمی رسد - اصلی ها را که به غارت و کشتار مشغولند از نفس بیندازیم - گلوی یکدیگر را میگیرم و عقده هایمان را بر سر هم خالی میکنیم . دست برداریم و دست بردارید - شما را به نام ایران- شما را به نام ایرانی - شما را به نام خودتان- دست بردارید.

و بیش از همه با شما هستیم- شما ای رهبران این قبیله های متفرق و از هم پاشیده پرمدها. شما را به نام خودتان و اگر بیشتر هستید به نام ایرانی و اگر باز هم بزرگتر هستید به نام ایران- در کنار هم باشید و یک «شورای رهبران» تشکیل دهید تا پیروانتان هم به هم بپیوندند. از میان سر همه شما بزرگان - که تمام ایران آنان را میشناسند و میتوانند این موج شتابنده را جهت دهند - حداکثر شاید ده نفر باشند . و نهایت همین تعداد هم از میان شخصیتهای برجسته فردی هستند - یعنی بیست نفر از شما فرماندهان نمی توانید در کنار هم مشق دموکراسی کنید- تا هم استقلال سازمانی و تشکیلاتی - و یا اگر فرد هستید - هم استقلال فردی شما محفوظ باشد - و هم یک ستاد فرماندهی برای براندازی این غارتگران و خون اشامان آخوندی داشته باشیم - و هم افراد و یا گروههای کوچک خارج و داخل- و در نهایت تمام مردم داخل ایران بدنبالتان بیایند- و هم دول قدرتمند غربی و اروپایی و حتی شرقی - برای نفع خودشان هم که شده مجبور شوند جانب شما و مردم ایران را بگیرند . انوقت چگونه میخواهید دموکراسی را برای

ایران به ارمغان بیاورید. به ایران قسم که در گمراهی و غفلت خائمان براندازی بسر میبرید اگر - نوک پیکان راه آزادی ایران فردا را - نسازید . واگر مشق دموکراسی را در کنار هم و در عمل نشان ندهید - من به عنوان یک ایرانی با صدای بلند اعلام میکنم که رژیم دیکتاتوری آخوندی بیگانه از همه شما و از همه ما بهتر است - زیرا دشمن دانا به از دوست نادان است . چراکه - هنوز نه به دار است و نه به بار- چشم دیدن یکدیگر رانداریم - و معطلیم تا کوچکترین اشکال را برسر هم پتک کنیم- و آنرا ابزار ترور شخصیت هم بسازیم -پس وای به حال زمانی که در ایران به قدرت و موقعیت و اسلحه دست یابیم. زیرا حداقل اینست که- امروز جنگ داخلی در ایران نیست که **هرسازمان و هر گروه و هر دسته - اسلحه بدست بگیرد و شهرها را به ویرانه تبدیل کند- و بعد هم مزدوران اینجا و آنجا- با انواع و اقسام گروههای وابسته استعماری و وارداتی مرتجع - در ایران جولان بدهند . حداقل اینست که - قدرتمندان از ایران امروز- به هر دلیل - حساب میبرند. و حداقل اینست که - فقط غارت حکومتی وجود دارد-و موج دزدی و قتل و تجاوز درهر کوی و برزن ایران نیست- اما اگر حال شما تشکلهای این باشد که اکنون هست-به یزدان پاک و به ایران و ایرانی قسم که فردای ایران- با شما- سراسر جنگ داخلی و ناامنی و ویرانی خواهد بود . و **نهایت هم به تجزیه ایران می انجامد -** آنوقت -هم برای غارتگری داخلی - بطور منطقه ای - و هم برای استعمار شرق و غرب - آماده تر خواهد شد.**

پس دست بردارید - و در کنار هم باشید - و کاروان دموکراسی ایران را سر و سامان دهید- تا هم - سر داشته باشد و هم سامان . در غیر اینصورت با این تفرقه و نابسامانی موجود- ابرو را نگرفته چشم را هم کور میکنید. با همه توقف این مهم در سالهای حسرت و غفلت - . هنوزهم میتوانید جبران گذشته کنید- پس متحد شوید و باهم به پا خیزید - تا مردم هم با شما بپا خیزند- **بویژه در این زمان حساس - که مردم به جان آمده بختیاری های شجاع و سلحشور ایرانی- از شدت فلاکت در جامعه و شنیدن اهانت از تلویزیون حکومتی - با دست خالی و بی هیچ حامی و پشتیبان واقعی - در تعدادی از شهرها به خیابانها ریخته اند -** **همچنان که در گذشته - دیگر اقوام شجاع مورد تبعیض واقع شده-و یا دیگر اصناف کارگری که تحت ستم مافیای حکومتی و پاسداران سیاهی قرار دارند - و ماهها و سالها حقوق شان را نداده اند و آنان را در فقر و گرسنگی نگاه داشته اند . - و یا دیگر افراد اهل قلم و بیدار و پیش تاز داخلی ایرانی - به پا خواسته بودند . اما شاهد بودیم - به واسطه همین موج سواری - و تفرقه افکنی شما شخصیتها و تشکلهای متفرق -و در نتیجه به جهت عدم حمایت کافی ملی و بین المللی - مظلومانه سرکوب شدند . حالا باز هم میخواهید - حکایت تلخ و شرم آور تفرقه خودتان را تکرار کنید- بس کنید- و راه غلط گذشته تان را تغییر دهید و متحد شوید- که دیگر چیزی نمانده تا- نه از تاک نشان بماند و نه از تاک نشان.**

به امید بازگشت مان به خلق و خوی واقعی ایرانی- و اتحاد با هم- و سرنگونی دیکتاتوری آخوندی- و استقرار عشق و آزادی و آبادی و رفاه و سربلندی و شادی همه ایرانیان- با هر عقیده و مرام و قوم و قبیله در ایران عزیز آزاد شده .

میدانم که لباس شخصی های خارج نشین رژیم جنایتکار و نیرنگ باز آخوندی -و همراهان خواسته و ناخواسته آنان- از این چند خط نوشته ساده من هم نمی گذرند و همچنان در پی ایجاد فضای تخریب و تفرقه خواهند بود . زیرا هرندایی برای اتحاد واقعی آزادیخواهان- آنان را به وحشت و تکاپو می اندازد. اما شما ای ایرانیان پاک نهاد و ای آزادیخواهان واقعی- اگر این مجمل را نیک میدانید- آنرا برای آزادیخواهان دیگر- بویژه برای رهبران تشکلهای - و شخصیتهای برجسته و مستقل - ارسال نمایید -

شاید پژواک «پیش بسوی اتحاد» - کمی مؤثر افتد و این پاشنه آشیل رژیم ننگ و جنایت و غارت آخوندی بیشتر شناسایی شود. دست یک یک شما عزیزان آزادیخواه واقعی را که از تکبر بدور و فروتنانه خواهان اتحاد دمکراتیک و دوستدار همه مردم ایران هستید - صمیمانه و به گرمی میفشارم - و افتخار میکنم که در رکابتان هستم. سلامت و سربلند و پیروز باشید. زنده باد آزادی- پاینده باد ایران

احمد استرآبادی «سهراب قیام» - اسیر در غربت و سرباز ایرانی راه آزادی ایران-

شانزدهم فوریه ۲۰۱۴ - بدرود